

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: یازدهم - بهار ۱۳۹۱
از صفحه ۱۲۷ تا ۱۴۸

کلمه و سخن در جهان بینی ناصر خسرو*

فاطمه حیدری^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد کرج

چکیده

ناصر خسرو قبادیانی بلخی، فیلسوف و شاعر ایرانی قرن پنجم هجری پس از کسب علوم مختلف با «داعیان اسماعیلی مذهب» آشنا گشت و در اغلب علوم عقلی و نقلی زمان خود تبجر پیدا کرد وی بر اساس نگرش مذهبی خود به نظریه‌ای خاص درباره‌ی کلمه و سخن دست یافت او کلمه را وجودی می‌داند که با دو نوع آفرینش ابداعی و انبعائی، ابتدا عقل و سپس نفس را هویدا می‌سازد. به نظر ناصر خسرو کلمه هدیه‌ی آسمانی و مبدأ ظهور کثرات است و کثرات از عقل کل تا افلاک و موالید و انبیا و... کلمات بی‌نهایتی هستند که در کتاب آفرینش ثبت شده‌اند. در این مقاله کارکرد کلمه و سخن در برابر عقل و نفس، لوح و قلم، هستی و انسان بررسی می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: ایزد، کلمه، سخن، عقل، نفس

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۱/۱۰

* - تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۸/۹

^۱ - پست الکترونیکی: fatemeh.heidari@kiauo.ac.ir

مقدمه

سرآغاز هستی در اندیشه‌ی شعرا، نویسندگان، حکیمان و فیلسوفان با توجه به مشرب و آبشخور فکری و عقیدتی آنان به شیوه‌ها و گونه‌های متفاوتی مطرح گردیده است و آن چه که بیش از همه در متون متفکران فارسی توجه خواننده را به خود جلب می‌کند حدیث «اول ما خلق الله العقل» است، اما ناصر خسرو با توجه به شیوه‌ای که در اعتقادات خود انتخاب کرده سرآغاز هستی و پایان آن را به گونه‌ای متفاوت تبیین می‌کند. یکی از موضوعاتی که در آثار وی به آن اشارات فراوانی شده کلمه و نقش آن در جریان آفرینش است. نگاه وی به سخن سرشار از تقدس است، کلمه در آغاز میانجی ابداع عقل کل و سرانجام ابزار بازگشت آدمی به آن است، در هر دو کارکرد، سخن هدیه‌ای آسمانی و مبدأ ظهور کثرات است و کثرات، از عقل کل تا افلاک و موالید و انبیاء و... کلمات بی‌نهایتی هستند که در کتاب آفرینش ایزد تعالی ثبت شده‌اند.

نظام فکری ناصر خسرو متأثر از جریان‌های سه گانه‌ی فکری تاثیر گذار زیر است:

۱- اندیشه‌های کلامی مأخوذ از قرآن و حدیث ۲- اندیشه‌های متفکران اسماعیلی مذهب ۳- تفکرات فلاسفه یونان و روم هم چون افلاطون و فلوطین. در جهان بینی او آفرینش از باری تعالی که فراتر از هستی است نشأت می‌گیرد و ناصر خسرو در تعریف باری تعالی می‌گوید:

«او آن است که همه، اوست و مسبب هر موجودی اوست و کردن چیز(نه از چیز)»

فعل اوست، آغاز کننده و تمام کننده چیزها اوست.» (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۸۸-۸۹)

آفرینش از عالم دیگری که جسم نیست به عالم جسم جریان می‌یابد و چون «باری تعالی» از طریق تعقل در خود، ابداع می‌کند مبدع نام می‌گیرد، مبدع، در بسطی تدریجی، از طریق کلمه، با آفرینش ابداعی ابتدا عقل و سپس نفس را پدیدار می‌سازد. مبدع، امری فراتر از هستی است زیرا «هست» از نظر ناصر خسرو سه نوع است: ۱- هست مطلق که همان کلمه است ۲- هست واجب که عقل است ۳- هست ممکن که نفس است. (همان، ۱۹۹۱: ۱۶) وی از مراتب هستی تقسیم بندی دیگری نیز دارد که مطابق

آن نظر، کلمه، عقل و نفس را هستی فرا زمان، و عالم افلاک و ستارگان را هستی با زمان، و پدیده‌های عالم جسمانی (طبیعی و موالید) را هست در زمان می‌داند: (دادبه، شماره‌ی ۹ تا ۱۲: ۷۰-۶۹) و در هر حال باری تعالی فراتر از این طبقات قرار دارد نه موجود است نه معدوم و هیچ تعریفی نمی‌پذیرد. (رجبی ۱۳۸۱: ۴۳۷) حمید الدین کرمانی (متوفی به سال ۴۱۱ ق) از دانشمندان اسماعیلی مذهب است (دفتری، سال نهم، ۱۸۱) در این باره ناصر خسرو پیرو نظر او است. (کرمانی، ۱۹۵۲: ۳۹) در این نظریه، خداوند مُبدع عقل و فراتر از هر صفت است. (سبحانی، ۱۴۱۹: ۱۹۹-۱۹۱)

به نظر «فلوطین»، نیز «اصل و منشأ هر ذاتی بسیط‌تر از خود آن ذات است». آن چیزی هم که عقل را پدید آورده بسیط‌تر از عقل است، کثیر از کثیر پدید نمی‌آید، بلکه از «نه-کثیر» پدید می‌آید، زیرا اگر «او» کثیر بود نمی‌توانست مبدأ نخستین باشد بلکه می‌بایست پیش از او اصلی دیگر موجود باشد. (فلوطین، ۱۳۶۶: ۷۰۸)

ابداع، کلمه و باری

ابداع، صنع باری تعالی است (ناصر خسرو، ۱۳۸۵: ۱۹۵) و اصطلاحاً «چیزی نه از چیزی کردن» است (همان، ۱۹۶) این صنع با تعابیر مختلفی چون «امر»، «سخن»، «کلمه»، «اختراع»، «ارادت» و «وحدت» بیان می‌گردد.

«ابداع صنع مبدع حق است و مر آن را گروهی از حکما «امر» گفتند و گروهی «ارادت» گفتند.» (همان، ۱۹۵) اهل تاویل معتقدند: وجود عالم با آن چه در آن است به امر خدای است و به آن «ابداع» گفته می‌شود و آن یک «سخن» بود با دو حرف و آن را «کن» گفته‌اند. (همان، ۱۳۶۳: ۷۷) «پدید آوردن چیز را نه از چیز» اختراع و ابداع می‌گویند. (همان، ۲۱۱)

ناصر خسرو اصطلاح «ابداع» را برای صنع مبدع بیشتر از اصطلاحات دیگر به کار می‌برد و اصطلاح «امر» و «ارادت» را نقد می‌کند. به نظر وی «امر» مجازاً بر ابداع اطلاق می‌شود زیرا امر یا فرمان از فرمان دهنده‌ای بر فرمان بردار معنی می‌یابد و حال آن که فرمان برداری نبوده تا فرمان را اطاعت کند و به چه چیز باید فرمان داده می‌شد، در

حالی که چیزی نبود؟ (همان، ۱۳۸۵: ۱۹۶) «ارادت» نیز میانجی بین مرید و مراد است و «چون مراد نبود چه گوئیم که ارادت بر چه افتاد؟» (همان)

با این حال وی به جز اصطلاح «اختراع» و «ارادت»، از سایر اصطلاحات بهره می‌گیرد تا مقصود خود را در تبیین اندیشه‌های فلسفی خود بیان کند. بنابراین می‌نویسد: «نخست چیزی که پدید آمد، «امر» باری است.» (همان، ۱۳۸۴: ۲۷)

«کلمه» آغاز گر نخستین جلوه‌های ظهور ایزدی است و ذاتاً چیزی جدا از باری تعالی نیست و عقل اول را ابداع می‌کند، «کلمه» اساساً چیز نیست و میان او و خدا واسطه‌ای نیست، همه‌ی هستی‌ها زیر هستی اوست و هویت باری تعالی را ظاهر کرده است. «او به هست آورده‌ی هویت باری است نه از چیزی، و هست نخستین، وی باشد و چون نخستین هست، او باشد، باری سبحانه از هست و نه هست برتر است. خردمند دانند که میان کلمه و هویت باری سبحانه، میانجی نباشد.» (همان، ۱۹۹۸: ۵۰)

ویژگی‌های کلمه:

۱- «کلمه» قابل توصیف نیست، کسی آن را در نخواهد یافت زیرا: «وی آفرینش محض است. در این کارکرد، کلمه مؤنث و آستن نیروهای آغازین و آفرینش تلقی می‌گردد و سبب هستی و بودش عالم و هر چه در آن است به شمار می‌رود:

«ایزد تعالی مرهمه‌ی آفریدگان را به کلمه‌ی خویش آفرید.» (همان، ۲۰۶) و «امر خویش را به دو حرف باز بست و مر آن را «کن» خواند.» (همان، ۱۸۰)

ذهنی که می‌اندیشد و زبانی که سخن می‌گوید به یک دیگر وابسته‌اند «کلمه» به صورت نوعی نیروی آغازین در می‌آید که هستی از آن سرچشمه می‌گیرد. بدین ترتیب «کلمه» چیزی جز خداوند نمی‌تواند بود، زیرا او علت‌العلل است و این گونه فضایی بی‌نهایت را مجسم می‌سازد. (همان، ۱۹) کلمه هست نخستین، علت نخستین و هم معلول است (همان، ۱۹۹۸: ۵۲) و علت به معلول پیوسته است (همان) و معلول کلمه، عقل است.

۲- وی با توجه به باور دینی «کلمه» را با «کن» برگرفته از آیه‌ی شریفه‌ی قرآن: «انما قولنا لشی اذا اردناه ان یقول له کن فیکون» (سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۰) برابر می‌نهد و می‌گوید:

- «اتفاق است میان دانایان که همه‌ی بودن‌ها از کن پیدا شدست» (همان، ۱۹۹۸: ۱۹۲)
- «عقل و نفس از امر خدای بوده شده است و امر خدای تعالی کلمه است و آن کلمه را کن عبارت کرده‌اند.» (همان، ۱۳۸۴: ۵۸)
- ۳- کلمه امر خداست که «وحدت» نیز نامیده می‌شود. (همان، ۱۳۸۴: ۲۹۲)
- ۴- کلمه‌ی باری تعالی، اثر اوست نه جزو او، مانند نوشتن که اثر نویسنده است و از ذات نویسنده چیزی در آن وجود ندارد. (همان، ۱۹۹۸: ۴)
- ۵- ناصر خسرو «کلمه» را میانجی نخستین می‌شمارد زیرا اگر در هست شدن او، میانجی دیگری می‌بود، نخستین هست، محسوب نمی‌شد، به همین جهت آن را «هست مطلق» می‌نامد. (همان، ۱۶)
- ۶- کلمه صناعی است که «مبدع» و «مخلوق» در آن دخالت و شرکت ندارد. (همان، ۱۳۸۵: ۱۹۵)
- ۷- وجود عقل، اضطراراً کلمه را اثبات می‌کند اما از تصور چگونگی آن عاجز است، و چون خود علت وجود نفس است بر تصور چگونگی نفس تواناست. (همان، ۳۱۱) در این نظر، نگاه ناصر خسرو با فلوطین و مکتب او از این جهت متفاوت است که آنها عقل یا «نوس» را مستقیماً از منبع هستی منبعث می‌دانند ولی ناصر خسرو کلمه را میانجی پدید آمدن عقل می‌داند. (دفتری، ۱۳۷۵: ۲۷۷)
- ۸- همه‌ی بودن‌ها به یک دفعه در کلمه حاصل شده. (ناصر خسرو، ۱۳۹۸: ۵) به همین دلیل آن را «یک سخن» می‌نامد (همان، ۱۳۶۳: ۷۷) «افلاطون» نیز عمل آفرینش را عملی یک‌باره می‌داند نه اثر بخشی دائم. (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۱۱۵۸)
- ۹- کلمه علت همه‌ی علل و آغاز آغاز است. (ناصر خسرو، ۱۳۵۹: ۲۱۲) و دو سویه دارد، یک سویه‌ی آن باری تعالی و سویه‌ی دیگر آن عقل است و ناصر خسرو اولی را «مبدع» و دومی را «مبدع» می‌خواند. (همان، ۵۶)

با این تعریف «کلمه» دو کارکرد می‌یابد: ۱- علت همه‌ی چیزها است ۲- معلول خداوند است اما کارکرد دیگری نیز دارد، کارکرد سوم آن، در بازگشت و رجوع همه چیز به او که اصل همه چیزهاست مطرح می‌گردد.

«بازگشت مردم به امر است که او علت هر دو جهان است و چیزها را بازگشت به

اصل خویش باشد.» (همان، ۱۳۱۴: ۲۷)

کلمه و عقل کلی (عقل اول)

عقل، نخستین چیزی است که از جود باری سبحانه پیدا شده است ناصر خسرو برای اثبات این نظریه (سوره‌ی مومن آیه‌ی ۶۷) قرآن بهره می‌گیرد. در این آیه، خداوند می‌فرماید: خدا انسان را از خاک می‌آفریند سپس از آب اندک، بعد از خون بسته سپس از مرحله‌ی کودکی و جوانی و پیری می‌گذراند و می‌میراند تا عقل را بیابد. (همان، ۱۳۵۹: ۷۶) هم چنین از خبری از رسول (ص) استمداد می‌جوید: «اول ما خلق الله العقل.» (همان، ۷۷) مطابق این خبر، خداوند بر برتری عقل به عز و جلالش سوگند یاد می‌کند و می‌فرماید ثواب و عقاب آدمیان بر مبنای عقل صورت می‌گیرد. تأویل ناصر خسرو از آیه‌ی شریفه و خبر فوق آن است که انسان به وسیله‌ی خرد به علت خود یعنی عقل اول باز می‌گردد:

«باز گشت باز پسین همه‌ی معلولات و آدمی به نخستین علت خود یعنی عقل است

از راه پذیرفتن فایده از آن.» (همان، ۱۳۷)

همه‌ی هستی با «کلمه» خلق می‌شود در این بینش چیزی باید مورد خطاب قرار گیرد پس چیزی مخاطب واقع می‌شود که خطاب پذیر باشد و جوهر خطاب شناس «عقل» است زیرا توانایی پذیرفتن کلمه را دارد:

«ایزد تعالی وصف کرد امر خویش را که بدان آفرید همه‌ی مبدعات و مخلوقات به کلمه‌ی «کن» و این خطاب به خدای است و خطاب را جوهر خطاب پذیر واجب آید و محال باشد که ایزد تعالی خطاب کند با چیزی که آن، خطاب ایزد نداند. آن جوهر خطاب شناس عقل است که توانای پذیرفتن امر باری است.» (همان، ۱۳۵۹: ۹۳)

ناصرخسرو برای ایضاح مطلب به تمثیل روی می‌آورد و گفتار و کردار را با هم مقایسه می‌کند و گفتار را در مرتبه، برتر از کردار قرار می‌دهد و می‌گوید با گفتار شخصی که امر به ساختن کاخی می‌کند، صد کارگر و پیشه‌ور مانند خشت زن و نجار و آهنگر به کار در می‌آیند، سپس نتیجه می‌گیرد که فرمان خداوند نیز بر آفرینش عالم، گفتار بود. پس گفتار در مقام علی و رتبی، فرود گوینده است ولی بر عقل تقدم دارد:

«آن گفتار از باری سبحانه، یک سخن بود و یک سخن را به تازی، کلمه گویند و ایزد تعالی مر آن کلمه را «کن» خواند.» (همان، ۱۹۹۱: ۵۰)

با این رتبه بندی خدا، کلمه و عقل به گونه‌ای از هم جدا به نظر می‌رسند، اما باید گفت فقط در ظاهر و نام جدا تلقی می‌شوند زیرا شباهت‌هایی هم با یک دیگر دارند. کلمه و عقل، ابزار ظهور وجود ذهنی و عینی باری تعالی هستند. باری تعالی از طریق کلمه (وجود ذهنی) هویت کسب می‌کند و آرام آرام از طریق وجود عینی (موجودات) ظهور می‌یابد. (مجتبی، ۱۳۸۸: ۵۶۳) در این رتبه بندی به اعتقاد «فلوطین»: نیز عقل بی فاصله پس از «او» یا «واحد» پدید آمده و چیزی در میانشان نیست. (فلوطین، ۱۳۶۶: ۶۶۹) هم چنان که «فلوطین» میان عقل و «او» فاصله و میانجی قائل نمی‌شود. «ناصرخسرو» نیز معتقد است:

«میان عقل اول و میان باری سبحانه میانجی نیست.» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۴۴) چون کلمه، چیز نیست و ذاتاً از باری تعالی جدا نیست بنابراین میانجی به شمار نمی‌آید چنان که کلمه را کسی در نخواهد یافت و در توهم در نمی‌آید، (همان، ۱۳۵۹: ۲۰۶) عقل کل نیز برتر از همه‌ی حدود، و صفت او برتر از همه‌ی صفات است. (همان، ۱۳۸۴: ۳۰۲) کرمانی نیز پیش از ناصر خسرو بدین نظر معتقد بوده است. (فرمانیان، ۱۳۸۱: ۵۷)

یکی محض و یکی متکثر

ناصر خسرو به دو «یکی» قائل است: یکی محض و یکی متکثر.

یکی محض، وحدت (یا همان کلمه)، و یکی متکثر، واحد (یا همان عقل) است و مبدع

حق، فراتر از این دو است (همان، ۱۳۶۳: ۱۴۷)

افلاطون نیز آن چه را که برتر از هستی است «او» و «واحد نخستین» می‌شمارد، این واحد (که برابر است با احداست) به معنی راستین واحد و بسیط است به نظر وی، واحد دوم عقل است که «واحد کثیر» نامیده می‌شود. (فلوطين، ۱۳۶۶: ۶۷۲)

یکی محض یا کلمه، علت یکی متکثر یعنی عقل می‌گردد. از یکی محض، بی‌نهایت کلمات ظاهر می‌شوند. او، تخمی است که بار و بر درخت آفرینش را به وجود می‌آورد. (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۲۳۲) و سبب ظهور تدریجی هستی می‌شود، و بدین ترتیب هستی، کلام و نوشته‌ی خدا نام می‌گیرد.

کلمه، قلم، لوح

به نظر ناصر خسرو از کلمه، عقل کلی به وجود آمده است. (همان، ۱۳۶۳: ۲۳۲ و ۱۴۱) و از عقل کلی، نفس کلی خلق شده است. (همان، ۱۳۵۹: ۴۰) وی عقل کلی را قلم (همان، ۱۴۳ و نیز ۱۳۶۳: ۲۳۰) و نفس کلی را لوح می‌داند (همان) نظر وی در این‌باره متأثر از گفتار حضرت محمد (ص) است. پس نظریه‌ی خود را به گفتار رسول (ص) پیوند می‌زند: «از بهر آن رسول (ص) مر عقل کلی را قلم خدای گفته است که آن چه در ضمیر نویسنده باشد، نخست به قلم رسد، آنگاه از قلم به لوح رسد.» وی برای توضیح بیشتر عالم را به کتابی تشبیه می‌کند که نوشته‌ی خداوند است. (همان، ۱۳۱۵: ۲۱۲)

عقل کلی به منزله‌ی قلمی است که بر لوح نفس کلی صورت‌های عقلی را می‌نویسد و نفس کلی نیز قلمی است که صورت‌های جسمی را بر لوح هیولی می‌نویسد و سبب ظهور صورت‌های هستی می‌شود و این خط خدا هزاران شکل مختلف دارد. (همان، ۱۳۱۵: ۲۰۷)

صورت‌های مکتوب یا نوشته‌های خداوند عبارتند از: همه‌ی موجودات از افلاک و نجوم گرفته تا امهات و موالید. در راس موجودات انسان قرار دارد که از منظر ناصر خسرو، عالم صغیر یا جهان کیهان است که هم‌چهر عالم کبیر یا عالم مهین به شمار می‌رود.

در سلسله مراتب موجودات، طبایع مسخر نباتات، طبایع و نباتات، مسخر حیوان، و طبایع و نباتات و حیوانات، مسخر انسانند و ایزد تعالی، طاعت خود را بر انسان واجب

کرده است. تبعیت مراتب فرودین از مراتب بالاتر تاویل ناصر خسرو از آیه‌ی قرآن کریم است: «و ان من شیء الا یسیح بحمده» (همان، ۲۰۴-۲۰۵)
بدین ترتیب مطابق نظر وی همه‌ی موجودات ستایشگر خداوندند و مجازا دارای نوعی گفتارند:

تسیح هفت چرخ شنودستی گر نیست گشته گوش ضمیرت کر
(همان، ۱۳۸۷: ۴۵)

گفتار و نوشتار

ناصر خسرو گفتار را صنعتی عام و نوشتن را صنعتی خاص انسان می‌شمارد. عام بودن گفتار نسبت به نوشتار از آن جهت است که جانورانی دیگر غیر از انسان نیز دارای آواز و گفتارند که بر رنج و راحت آن‌ها دلالت می‌کند، اما یکی از تفاوت‌های انسان و جانوران دیگر در تفصیل گفتار انسان بر آن‌هاست. (همان، ۱۳۸۵: ۱۹۹) و انسان می‌تواند معانی درونی خود را به دیگران منتقل کند. (همان، ۴۱۴)

به نظر او انسان در آغاز هستی با حیوان برابر است اما «پس از آن چون به کمال جسمانی خویش نزدیک آمد بدو چیزی پیوست که به آن چیز مر چیزها را به حقیقت بشناخت و رمزها را بدانست و از چیزهای آشکاره بر چیزهای پوشیده دلیل گرفت.» و دیگر حیوانات از این چیز که عقل لطیف است بهره نیافتند. (همان، ۲۰۹-۲۱۰)

عقل که عظیم‌ترین عطای الهی است و در میان جنس حیوان تنها به نوع انسان عطا شده صورتگر نفس ناطقه است نفس ناطقه، دست‌افزارهایی مانند قوای مفکره، مصوره، حافظه و ذاکره دارد. (همان، ۲۰۸) عقل به کمک این قوا انسان را آگاه می‌سازد که نفس او جوهری لطیف و زنده و ابدی است و این عالم، سرای او نیست و طاعت ایزد تعالی بر او واجب است. (همان، ۲۰۹)

ایزد تعالی به سبب اختصاص نفس ناطقه به انسان فقط با او سخن می‌گوید نه با جانوران دیگر. او با قوای شنیدن، درک کردن، تصور کردن، یادگیری و جدا کردن معنی

از حروف و گفتار و نیز پنهان کردن معنی در ظاهر سخن و حروف می‌تواند معنی اموری را که بر دیگران پوشیده است آشکار کند و چون نتواند، از دیگری می‌تواند بپرسد. (همان: ۲۰۱-۲۰۲) به عبارتی دیگر نفس ناطقه، جوینده‌ی علم است. (همان: ۲۱۳) و تغییر زندگی و نحوه‌ی تفکر و نگرش انسان در طول زندگی نشانگر تفاوت او با سایر حیوانات است، معنی امور نزد او مهم است و حیوان به معنی گفتار خود آگاه نیست:

هر چند سخن گوید طوطی شناسد آن را که همی گوید هرگز سر و سامان

(همان: ۱۳۱۷، ۴۱۵)

سخن که بانگ تو است او جدا نگر به چه شد ز بانگ آن دگران جز به حرف‌های هجی
نگاه کن که بدین حرف‌ها چگونه خبر به جان زید رساند زبان عمرو همی
وزین حدیث خبر نیست سوی جانوران خرد گوی منست اندرین قوا دعوی

(همان، ۱۳۱۷: ۴۶۷)

کلمه و انسان

کلمه به تدریج، میدان ظهور هستی را گسترش می‌دهد و کثرات را ظاهر می‌سازد. غایت ظهور کثرات، خلق انسان است، آدمی، عکس برگردان خداوند و جانشین او است.

«افلاک و اجرام بر مثالی آسیایی است که غله‌ی آن مردم است ... و او اندر زمین،

نایب صانع عالم است.» (همان، ۱۳۱۵: ۴۶۳)

همان گونه که حقیقت خداوند در ظهور کلمه معنا می‌یابد حقیقت «آدمی» نیز در ظهور سخن است، حیات و حیات بخشی آدمی به سخن وابسته است:

جانم به سخن زنده شود زان که خردمند از راه سخن بر شود از چاه به جوزا
زنده به سخن باید گشتنت ازیراک مرده به سخن زنده همی کرد مسیحا

(همان، ۱۳۱۷: ۵)

انسان ترکیبی از باطن و ظاهر است، باطن او ظهور وجه غیبی و ظاهر او، ظهور وجه شهودی «باری تعالی» است ظاهر و جسم این جهانی، و باطن و نفس آن جهانی است.

انسان ترکیبی از جسم و نفس است، جسم او این جهانی و نفس او آن جهانی است، محسوسات، نفس حسی او را به سوی این جهان، و معقولات نفس ناطقه‌ی او را بدان جهان فرا می‌خوانند (همان، ۱۳۸۴: ۲۳۲) قوت و حرکت این نفس به یاری عقل و سخن انجام می‌شود. (همان، ۱۳۸۵: ۲۹۶) همین خصیصه‌ی دانستن و تعلیم یافتن سبب برتری انسان نسبت به سایر موجودات است. (همان، ۱۳۶۳: ۱۴)

گرچه همه‌ی موجودات اعم از جماد، گیاه و حیوان مکتوبات ایزدند، از این میان، انسان با سرشتی دوگانه، هم ویژگی سخن گفتن و هم ویژگی نوشتن را دارد و شریف‌ترین سخن در میان مکتوبات الهی تلقی می‌شود: (همان، ۱۳۸۷: ۴۶۷)

خدای ما سوی ما نامه‌ای نوشت شگفت
نوشته‌هاش موالید و آسمانش سحی
شریف‌تر سخنی مردم است که این نامه
ز بهر این سخنان کرد، کردگار انشی
(همان، ۱۳۸۷: ۴۶۸)

همین ویژگی سبب آن است که انسان، تنها سخن گوی عالم هستی نایب ایزد به شمار می‌آید:

تو را محل خدای است در سخن که همی
به تو وجود پذیرد سخن که در عدم است
(همان، ۴۰۸)

در این پیش، انسان، سخن خداوند است و سایر سخنان و مکتوبات ایزدی بهر او خلق شده‌اند. در رتبه بندی سخنان بی‌شمار ایزدی، پیامبر نیز سخن خدای است چنان که حضرت عیسی کلمه خطاب شد: (همان، ۴۶۸) «و کلمته القیپالی مریم.» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷۰)

رسول خود سخنی باشد از خدای بر خلق
چنان که گفت خداوند خلق در عیسی
(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۴۶۸)

از نگاه ناصر خسرو، همه‌ی کائنات برای مرتبه‌ی پایین‌تر از خود زبان و برای مرتبه‌ی بالاتر از خود به منزله‌ی گوشند. یعنی عقل کل زبان است برای مرتبه‌ی فرود خود که نفس است و نفس کل گوش برای عقل کل، ولی زبان است برای هیولی.

جهان ای پسر نیست خامش ولیک به قول جهان تونداری کمال

(همان: ۲۵۱)

هستی و جهان در کلیت خود، یک سخن یگانه است که حروف آن جماد، گیاه و حیوانند، موجودات ساکن در حکم حروف ساکن، و موجودات متحرک در حکم حروف متحرکی هستند که مجموع آنها «کلمه» را می‌سازد و از جمع کلمات، سخن ظاهر می‌شود:

این جهان هم بدان سخن ماند حرف او ساکن است یا جنبان

وان سخن را مثل به مردم زن حرف‌ها را نبات با حیوان

آن سخن خود نه چیز و حرفش چیز چیزها را حروف او بنیان

(همان، ۲۴۰)

در همانندگی جهان مادی یا عالم کبیر با موجودات و بالاصح انسان، «افلاطون» معتقد است نفوس موجودات زمینی از همان عناصری ساخته شده که نفس جهان از آنها ساخته شده است. (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۱۱۶۲)

ناصر خسرو مراتب و درجات جنس حیوان را با میزان و کیفیت بهره‌گیری و بهره‌مندی از سخن تعیین می‌کند و با توجه به این معیار سه مرتبه‌ی ستور، انسان و پیامبر را از یک دیگر تفکیک می‌کند، بنابر رتبه‌بندی وی، پیامبر به دلیل بهره‌مندی از وحی و انسان‌ها به سبب بهره‌مندی از سخن هر یک بر مرتبه‌ی فرودین برتری دارند. و بدین ترتیب سخن بازتاب دهنده و دستاورد خرد به گونه‌ای بارور و بالقوه و وجه ممیز آدمی و سایر موجودات است. هستی واقعی انسان با کلمه آغاز می‌شود، کلمه او را از سیطره‌ی فرمان طبیعت به در آورده و سبب تمایز او با سایرین می‌گردد:

بدین سخن شده‌ای تو رییس جانوران بدین فتادند ایشان به زیر بیع و شری

(ناصر خسرو ۱۳۸۷: ۴۶۷)

در تبیین چگونگی وحدت میان دو حرف «امر» یا «کن» با عقل کل و نفس کل از بازی باحروف کمک می‌گیرد و می‌نویسد: عقل کل به منزله‌ی کاف، و نفس کل به

منزله‌ی نون کلمه‌ی «کن» است و چون امر خدا در آغاز لفظ «کن» یا همان «کلمه» یا «سخن» بود، به آخر نیز سخن خواهد بود، زیرا هدف نهایی خلقت، یعنی انسان، سخن‌پذیر و سخن‌شناس است و چون وظیفه‌ی رساندن کلمه‌ی خدا را به افراد جامعه‌ی انسانی به عهده دارد، پادشاه مخلوقات است، از سوی دیگر انسان محصول و نتیجه‌ی تخم سخن است.

تخم ما بی گمان سخن بوده است خوب‌تر زین کسی نداد نشان

(همان، ۲۴۰)

از طریق سخن به سوی عقل کل می‌تواند بازگشت کند:

«این عالم را بازگشت به سوی عقل از راه نفس‌های سخن‌گوی است که درین عالم

پیدا می‌آید و هیچ چیز را بازگشت نیست به عقل کل، مگر مردم را.» (همان، ۱۹۹۸: ۷۰)

نفس ناطقه که در آثار ناصر خسرو با ترکیبات نفس سخن‌گوی، دانش جو، سخنور و شریف بیان می‌شود به قوت و یاری سخن و نطق، صاحب خود را به خاستگاه اصلی راهنمایی می‌کنند. اندیشه‌ای که با سخن و زبان بیان می‌شود، تصویر اندیشه‌ای است که در نفس جای دارد و نفس نیز اندیشه‌ی به زبان آمده‌ی عقل است.

چون امر خدا در آغاز «کلمه» یا «سخن» بود، به آخر نیز سخن خواهد بود، زیرا هدف نهایی خلقت، یعنی انسان سخن‌پذیر و سخن‌شناس است و چون وظیفه‌ی رساندن کلمه‌ی خدا را به افراد جامعه‌ی انسانی به عهده دارد، پادشاه مخلوقات است و از طریق سخن به سوی عقل کل می‌تواند بازگشت کند، انسان تنها موجودی است که با ابزار سخن به عقل کل می‌تواند باز گردد. (همان، ۱۹۹۸: ۷۰)

وان چه او را سخن پدید آید به سخن باشدش بقا و توان

به سخن مردم آمدست پدید به سخن جان او رسد به جان

سخن اول آن شریف خرد سخن آخر آن عزیز قران

(همان، ۱۳۸۷: ۲۴۰)

نفس ناطقه به قوت و یاری سخن، صاحب خود را به خاستگاه اصلی راهنمایی می‌کند. از منظر این حکیم، زبان و همه‌ی نمودگارهای آن که در آثار خود با نام‌های سخن، نطق، قول، منطق، گفتار، نوشتار، مکتوب، نثر، شعر، نظم یاد می‌کند، ابزار رهایی انسان از مضایق حیات محدود حسی است. وی در آثار مثنوی و منظوم خود همواره از وظیفه‌ی سخن که تعلیم و پرورش آدمی و جدا سازی او از لذات حسی و اتصال او به لذات عقلی است سخن می‌گوید.

سخن به منزلت مرکبست جان تو را
برو توانی رفتن به سوی شهر هدی
(همان: ۴۶۹)

ارزش آدمی و دوگانگی سخن

در نظر ناصر خسرو آدمی به سخن، آدمی است، سخن، معنای آدمی و کالبدش بی‌ارزش و بازیچه است «فان المرء مخبوء تحت لسانه^۱» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۵۱) به نقل از شرح نهج البلاغه) آدمی مخفی است در زیر زبان:

مرد نهان زیر دل است و زبان
سوی خردجز که سخن نیست مرد
دیگر یکسر گل پر صورت است
او سخن و کالبدش لعبت است
(همان، ۲۶۶)

گفتار مرد ارزش او را رقم می‌زند:
سخن تانگویی به دینار مانی
ولیکن چو گفتمی پیشیزی مسینی
(همان، ۱۷)

- مبنای ارزش گذاری سخن را بر عقل و اندیشه و تمییز می‌نهد و گرنه بدون این
کیمیای سه گانه، اصل سخن، باد و دمی بیش نیست، از سوی دیگر سایر حیوانات نیز
بدون این کیمیای سه گانه از نوعی گفتار برخوردارند:

تمیز و فکرت و عقل است کیمیای سخن
زبان و کام و سخن را دو آلتند از اصل
چو کیمیا نبود اصل او ز باد و دم است
چنان که آلت دستان لحن زیر و بم است
(همان، ۴۰۸)

معنی سخن اهمیت آن را تعیین می‌کند (همان، ۹) سخن بدون معنی عربیان است و آن که سخن بی معنی گوید عربیان سخن است. (همان، ۲۹۱) سخن نماد عقل است و گرنه حیوانات نیز قادر به تولید صوت هستند ولی صوت آنان نتیجه‌ی مورد نظر ناصر خسرو را ندارد. - همه‌ی انسان‌ها قادر به تکلم اند، اما سخن خوب و درخور، زاییده‌ی خاطر دانشمند است:

از خاطر پر علم سخن ناید جز خوب از پاک سبو پاک برون آید آغار
آچار سخن چیست معانی و عبارات نونوسخن آری چو فراز آمدت آچار
(همان، ۱۸۰)

بنابراین از نظر وی سخن دو گونه است: حق و باطل
بهری ز سخن چو نوش پر نفع است بهری زهرست ناخوش و قاتل
آن را که چو نوش نام حق آمد وان را که چو زهر نام او باطل
(همان، ۲۷۰)

سخن سپارد بی‌هوش را به بند و بلا سخن رساند هشیار را به عهد ولوی
(همان، ۴۶۹)

سخن شاعرانه

به نظر وی هدف خلقت، آفرینش انسان است، خداوند جهان را از بهر انسان خلق کرده است:

مراد خدای از جهان مردم است دگر هر چه بینی همه بر سری است
(همان، ۱۱۰)

انسان تنها سخن‌گوی عالم هستی، نایب ایزد به شمار می‌آید، فضل او بر سایر حیوانات به دلیل آن است که «عقل و سخن نیست به جز هدیه‌ی جبار» (همان، ۲۵۸) عقل بدون سخن بالفعل و خلاق نمی‌شود در جهان بینی این حکیم ارسال رسول و کتاب دلیل محکمی بر این امر است، کلمه‌ی حق بر زبان و کتاب انبیا جهت رهایی انسان از جهان و گرفتاری عالم ماده و سفر از مصورات حسی به سوی مصورات عقلی

نهاده شده است. علم حق از طریق عبارات و الفاظ به آفریدگان می‌رسد و آگاهی بر رموز الهی از راه زبان و مثل و تاویل صورت می‌گیرد:

«علم الهی اندرین عالم به لفظها و مثلها بسته باشد.» (همان، ۱۳۵۹:۱۶۷)

سایر موجودات با آن که قادر به تولید صوت هستند به دلیل فقدان نفس سخن‌گو توان صعود به عالم عقل را ندارند. آدمی نیز با سخن عالمانه از دیگری تمییز داده می‌شود،^۲ سخن بی معنی و بی دانش به سخن مرغ مانند است.^۳

از این که علما، شعرا و طبقات فاضل جامعه از هدیه‌ی الهی در جهت کارکرد آن که بازگرداندن انسان به سوی عقل و اندیشه و خلاق فعال ساختن عقل کمک نمی‌جویند به تنگ می‌آید و بر آنان انتقاد کرده به باد استهزایشان می‌گیرد:

نگر نشمیری ای برادر گزافه به دانش دبیری و نه شاعری را
که این پیشه‌هایی است نیکو نهاده مر الفغدن نعمت آن سری را

(همان، ۱۴۲-۱۴۳)

به همین دلیل مدح و مطربی و دلچکی را نمی‌پسندد و شعرا و ناظمانی را که خود را در ردیف مسخرگان و هرزگان قرار داده‌اند و به دروغ و طمع نالایقان را ستایش می‌کنند و سخن را در خدمت لذات حسی قرار می‌دهند، امر به بریدن زبان می‌کند:

به نظم اندر آری دروغ و طمع را دروغ است سرمایه مر کافری را

(همان، ۱۴۳)

بنابراین خود سخن را در خدمت شاهان قرار نمی‌دهد و زبان آوری خود را در خدمت مدح رسول و آل او قرار می‌دهد:

چون طمع بریدم ز مال شاهان پس مدحت شاهان چرا سگالم؟
من جز که به مدح رسول و آلش از گفتن اشعار گنگ و لالم

(همان، ۳۲۳)

شعرا در دیگر در مقامی نیستند که سخن نیکو گزارند چون غافل از حکمت‌اند در نتیجه محصول سخن آنان ژاژ درایی بیش نیست:

فضل به شعر است تو گویی مگر
سوی تو شعر آیت کرسیستی
شعر تو ژاژست مگر سوی تو
فضل همه ژاژ دراییستی
(همان، ۲۴۹)

حب دنیا شعرای دیگر را از چرب زبانی باز نمی‌گذارد و به بندگی و تعظیم امرا و شاهان وا می‌دارد. (همان، ۳۳۱) باین که ممدوح از مداح می‌گسسته و او را از خود می‌رانده در تعجب است که چرا مداح دست از مداحی بر نمی‌دارد:

آن که بر او گفته‌ای سرود و غزل
از تو گسست و تو زو نمی‌گسلی
او چو فروهشت زیر پای تو را
چون که تو او را ز دل برون نهلی
(همان، ۲۸۶)

فخریه

ناصرخسرو ابزار نظم و نثر را در جهت خدمت دینی به کار می‌بندد و به همین جهت سخن شعرا، نویسندگان و مدعیان دیانت را نقد می‌کند فی‌الواقع ارزش کاربردی سخن را در آن می‌داند که به سوی هدف متعالی راهبر باشد:

شعرم بخوان فخر میدان مرمرا به شعر
دین دان نه شعر فخر من و هم شعار من
(همان، ۲۸۶)

در این باره ذکر دو نکته لازم است:

۱- سخن ناصرخسرو در بادی امر درباره‌ی شعر و شاعر متناقض به نظر می‌رسد، او از سویی شعر و شاعری را خس و سنگ و سفال و پیشه‌ای چون حلاجی و درزی گری می‌داند^۴ و غزال و غزل را به دیگران وا می‌گذارد اما شعر خود را از نظر نظم و وزن و لفظ عالی می‌داند^۵ و کرکس پیر و پرکنده‌ی سخن را به طاووسی با پر و بال تبدیل می‌کند و سخن خود را چون در و گوهری می‌بیند که درازی و تکرار آن زیبا و خوش و مانند عطایای شاهی است که هر چه گران‌بارتر باشد دل نشین‌تر است^۶ و به جز خودکسی را شایسته‌ی سخن نمی‌داند و به شیوه‌ی شعری زهد و حکمت و پند خود مباحثات می‌کند:

عروس سخن را نداده است کس
به جز حجت این زیب و این یال و بال
(همان، ۲۵۰)

نفس سخن گوی او کلید حصار علم عروض و طبع سخن سنجش عنان و مهار مرکب شعر را در دست دارد و همین امر نیز سبب عزت وی در میان خویش و بیگانه و صغیر و کبیر می‌گردد^۷ و شعر خود را نثار خردمندان و بهترین نثار می‌داند:

خردمندا تو را شعرم نثارست نثاری که آن به است از هر نثاری

(همان، ۵۰۳)

ارزش سخنانش از نظر مقام برتر از سخن افلاطون و هرمس است زیرا نسبت حکمت دینی به فلسفه، نسبت شکر به هیپون (افیون) است و کار افلاطون جز باد پیمایی نیست اگر سخنان وی را می شنید حیران می‌گشت:^۸

ننگرد اندر سخن هرمسی هر که ببیند سخن ناصری

(همان، ۵۶)

شعر ناصرخسرو شعر زهد و حکمت طاعت و پند است:

تو ای حجت به شعر زهد و حکمت سوی جنت سخن دان را جوازی

(همان، ۴۲۷)

وی عمر خود را در پی جستن سخن نیکو سپری و فرسوده کرده و در حقیقت فخر وی به حکمت است:^۹

من اندر جستن نیکو سخن تن را بفرسودم

سرم زین فخر در حکمت همی بر چرخ ازین سایید

(همان، ۳۹)

۲- حکمت: حکمت دانش دینی است که از خدا نشأت گرفته و چنان که «من الماء کل شیء حی» (سوره انبیا آیه شریفه ۳۰) حکمت نیز مایه‌ی حیات مردگان است^{۱۰}، به نظر شاعر حکیم معدن حکمت کتاب قرآن است و مباحثات ناصر خسرو به سرودن حکمت قرآنی^{۱۱} و منقبت گویی آل و اولاد پیامبر است^{۱۲}. سخن اول، خرد و سخن آخر قرآن است و جان انسان با سخن اول و آخر به جنان خواهد رسید:

به سخن مردم آمدست پدید به سخن جان او رسد به جنان

سخن اول آن شریف خرد سخن آخر آن عزیز قران

(همان، ۲۴۰)

بر آیند

وجوه تشابه میان «امر» و «عقل» در تعاریفی که از آنها می‌شود گاه آنها را آن قدر به هم نزدیک می‌سازد که یکی بیش به نظر نمی‌آیند. کلمه و عقل هر دو هست نخستین هستند. (ناصر خسرو، ۱۹۹۸: ۵۲ و ۱۳۵۹: ۹۹) هر دو هم علت و هم معلول‌اند. (همان، ۱۹۹۱: ۵۲ و ۱۳۵۹: ۱۳۷)

عقل نخستین موجود و علت العلل است چون پیش از ابداع آن چیزی نیست که هست شود بنابراین اولین هست محسوب می‌شود. (همان، ۱۳۸۵: ۱۹۶) در چنین حالتی میان کلمه و باری از یک سوی، و کلمه و عقل از سوی دیگر جدایی وجود ندارد و چون کلمه و ذات باری یگانه‌اند، کلمه علت پیدایی عقل می‌شود که نخستین جلوه‌ی باری تعالی است.

عقل را با اصطلاح «اول» معرفی می‌کند خدای تعالی: «مر اول را ابداع کرد و میانجی گردانید میان خویش و میان خلق» (همان، ۱۳۸۴: ۱۴۵) اما میان مبدع و آن، میانجی قرار نمی‌دهد: «میان اول و میان باری سبحانه میانجی نیست.» (همان، ۱۴۴) کلمه قابل وصف و فهم و هم نیست. (همان، ۱۳۵۹: ۱۷۶) عقل نیز قابل دریافت نیست و نمی‌توان گفت که کسی بر عقل احاطه دارد. (همان، ۱۷۱) مفهوم کلمه و عقل به گونه‌ای درهم تنیده شده که گویی یکی بیش نیستند، زیرا کلمه با عقل متحد شدست» چنان که نور و خورشید با هم متحدند. (همان، ۱۷۷) و در وحدت آن دو می‌نویسد: عقل کل، کلام خدای است. (همان، ۱۶۴) در این دیدگاه، خداوند نمودی هم ذات کلمه دارد و عقل نخستین ذات کلمه است و در تبیین ناصر خسرو هر سه پیوندی عمیق می‌یابند، آفرینش با سخن آغاز می‌شود، هر چه آفریده شده سخن یا نوشتار ایزدی است، آغاز ریسمان خلقت با سخن و غایت خلقت نیز با سخن که ویژگی ممتاز آدمی است به هم متصل می‌شوند و آدمی از طریق این ابزار جهان‌آگاهی به ماورای عالم جسم دست می‌یابد، در این نظریه، انسان تصویری از باری تعالی است و در روند خلق گفتار و نوشتار هیاتی خدا گونه دارد و خرد او برترین کلمه‌ای است که هم در کل آفرینش و هم در وجود انسان آفریده شده است و شاعری و دبیری، پیشه‌هایی است برای کمک به حرکت آدمی از محدوده‌ی عالم حس به فراخنای عالم عقل، نه برای کسب راحت این سری.

پانوش

- ۱- زیر سخن است عقل پنهان
عقل است عروس و قول چادر
(همان، ۱۳۸۷: ۹۳)
- ۲- سخن به علم بگوئیم تا ز یک دیگر
جدا شویم که ما هر دو اهل گفتاریم
(همان، ۷۰)
- ۳- هم چون سخن مرغ است این خواندن ناراست
بی حاصل و بی معنی و بی حجت و برهان
(همان، ۴۱۵)
- ۴- دین مفخر توست و ادب و خط و دبیری
شعر و ادب و نحو خس و سنگ و سفالند
پیشه است چو حلاجی و درزی و کاللی
وایات قران زر و عقیقت و لالی
(همان، ۴۳)
- ۵- غزال و غزل هر دو ان مر تو را
نجویم غزال و نجویم غزل
(همان، ۴۶۱)
- شعر حجت بایدت خواندن همی گرت آرزوست
نظم خوب و وزن عذب و لفظ خوش و معنوی
(همان، ۳۴۷)
- ۶- هر چند که بسیار و درازست سخن هات
چون خوب و خوش است آن نه دراز است و نه بسیار...
در شعر ز تکرار سخن باک نباشد
زیرا که خوش آید سخن نغز به تکرار
(همان، ۱۹۲)
- ۷- علم عروض از قیاس بسته حصاری است
مرکب شعر و هیون علم و ادب را
نفس سخن گوی من کلید حصاری است
طبع سخن سنج من عنان و مهار است
(همان، ۴۹ و ۱۷۰)
- ۸- ور سخنهام فلاطون بشنودستی
پیش من حیران چون نقش جدارستی
(همان، ۳۲۷ و ۹۳ و ۶۵)

-۹

جز گفتن شعر زهد و طاعت
صد شکر تو را که نیست کارم
(همان، ۱۷۰)

این پندها که من شنوایدمت همه
یارانت را چنان که شنودی تو بشنوان
(همان، ۵۰۰)

-۱۰

حکمت آبی است کجا مرده بدو زنده شود
کتاب ایند است ای مرد دانا معدن حکمت
حکما بر لب این آب مبارک شجرند
که تا عالم به پای است اندرین معدن همی پاید
(همان، ۴۰)

-۱۱

شجر حکمت پیغمبر ما بود و برو
هریک از عترت او نیز درختی به برند
(همان، ۶۶)

-۱۲

بر حکمت و بر مدحت اولاد پیغمبر
اشعار همی گوی به هر وقت چو حسان
(همان، ۴۱۷)

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- قرآن کریم (۱۳۸۷) ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، قم، نشر لقا، چ دوم.
- ۲- دفتری، فرهاد (۱۳۷۵) تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز، چ اول.
- ۳- سبحانی، جعفر (۱۴۱۹ ق) تاریخ الاسماعیلیه، بیروت، دارالاندلس للطباعه و النشر و التوزیع.
- ۵- فروزان فرید، بدیع الزمان (۱۳۷۰) احادیث مثنوی، تهران، امیر کبیر، چ پنجم.
- ۶- فلوطین (۱۳۶۶) دوره‌ی آثار فلوطین «تاسوعات» جلد دوم، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چ اول.
- ۷- کرمانی، حمیدالدین (۱۹۵۲ م) راحه العقل، تحقیق و تقدیم الدكتور محمد کامل حسین والدكتور محمد مصطفى حلمی، قاهره، دارالفکر عربی.

۱۴۸ فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - بهار ۱۳۹۱، (ش.پ: ۱۱)

- ۸- گمپرتس، تنودور (۱۳۷۵) متفکران یونانی، جلد دوم، ترجمه‌ی محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چ اول.
- ۹- محبتی، مهدی (۱۳۸۸) از معنا تا صورت، جلد اول، تهران، انتشارات سخن، چ اول.
- ۱۰- ناصر خسرو قبادیانی، حکیم ابومعین (۱۳۶۳)، جامع الحکمتین، به اهتمام محمد معین و هنری کرین، تهران، انتشارات طهوری، چ دوم.
- ۱۱- ناصر خسرو قبادیانی، حکیم ابومعین (۱۳۵۹) خوان الاخوان، مقدمه و تصحیح یحیی الخشاب، القاهرة، مطبوعه المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیه.
- ۱۲- ناصر خسرو قبادیانی، حکیم ابومعین (۱۳۸۷) دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، موسسه‌ی انتشارات و چ دانشگاه تهران، چ هفتم.
- ۱۳- ناصر خسرو قبادیانی، حکیم ابومعین (۱۳۸۵) زادالمسافرین، تصحیح محمد بذل الرحمن، تهران، انتشارات اساطیر، چ دوم.
- ۱۴- ناصر خسرو قبادیانی، حکیم ابومعین (۱۹۹۸) گشایش و ره‌ایش، ویرایش و ترجمه‌ی انگلیسی محمد هونزایی، لندن.
- ۱۵- ناصر خسرو قبادیانی، حکیم ابومعین (۱۳۸۴) وجه دین، تهران، انتشارات اساطیر، چ دوم.

مقالات

- ۱- گروهی از نویسندگان (۱۳۸۱) اسماعیلیه، به کوشش فرهاد دفتری، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم.
- ۲- دادبه، اصغر «نگاهی به اسماعیلیه و نظریه‌های کلامی - فلسفی در مکتب اسماعیلی» مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، دوره ی جدید، س ۳ ش ۹-۱۲.
- ۳- دفتری، فرهاد سال نهم مقاله‌ی ناصر خسرو، شماره ۱ و ۲، مجله‌ی تحقیقات اسلامی.